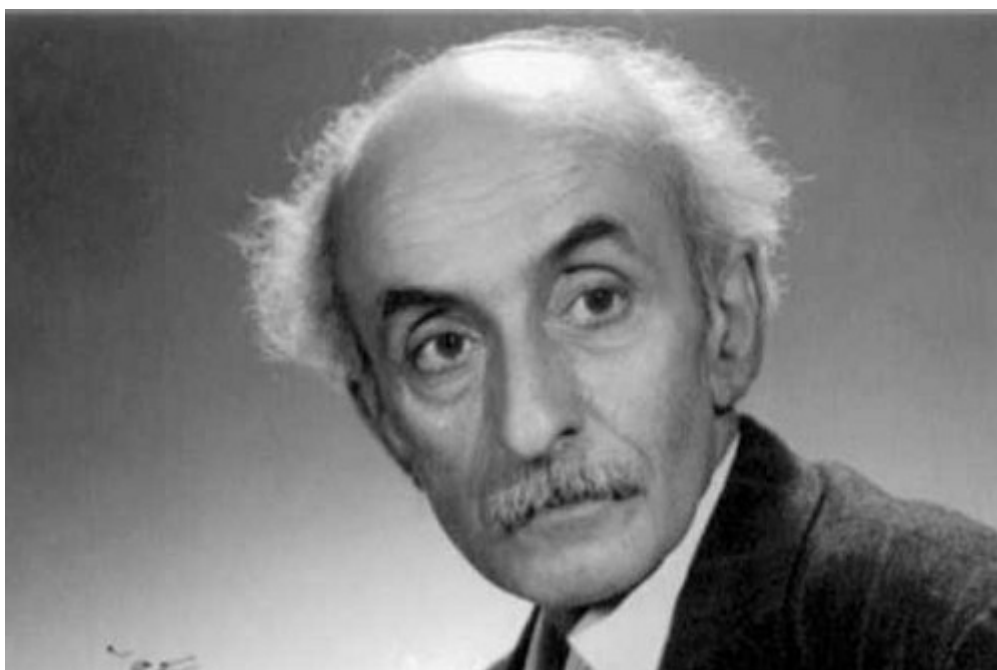


نامه و شعری از نیما برای تقی ایرانی

س. سیفی

دوشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۹۵ - ۳۰ ژانویه ۲۰۱۷

+++++



در مجموع نامه‌های نیما نامه‌ای نیز از او به زنده‌یاد تقی ایرانی یادگار مانده است. تاریخ این نامه به سال ۱۳۱۰ خورشیدی بازمی‌گردد که نیما ضمن آن، نقد کتاب معرفه‌الروح ایرانی را بهانه می‌گذارد تا به گپ و گفتی رفیقانه با او بنشیند. نیما هنگام نوشتن این نامه در آستارا می‌زیست و بدون آنکه از نزدیک و یا حضوری ایرانی را بشناسد، به استناد نوشته‌های همین کتاب او را رفیق خطاب می‌کند و می‌نویسد: "با استعمال رفیق من دکتر ارانی شما را به بعضی مطالب و فصول این کتاب متوجه می‌دارم". زیرا نیما به نیکی دریافته بود که نوشته‌ی ایرانی به قول او نوشته‌ی متدیک است که باید با نگاهی متدیک به نقد و بررسی آن پرداخت. در نتیجه با دیدگاهی ماتریالیستی به نقد کتاب معرفه‌الروح همت می‌گمارد. دیدگاهی که در متن و بطن آن آشکارا آموزه‌های فلسفی کارل مارکس و فردریک انگلس انعکاس می‌یابد.

نیما برای اینکه بستر مناسبی برای همدلی و هم‌زبانی خویش با ایرانی فراهم نماید به او یادآور می‌گردد: "به قول یکی از رفقای معروف هرکس که عمل می‌کند، سهو هم می‌کند". با همین زمینه‌چینی‌ها است که او با رویکردی مارکسیستی به انتقاد روش‌مند از نوشته‌های ایرانی روی می‌آورد و به استناد آموزه‌های فلسفی مارکس، صمیمانه و رفیقانه اشتباهات ایرانی را به او یادآور می‌شود.

گفتنی است که ایرانی پس از بازگشت به ایران، در نوشته‌های خود برای نخستین بار داده‌های جدیدی از علوم اجتماعی را به زبان فارسی برمی‌گرداند. اما در آن زمان هنوز هم زبان فارسی از معادل‌گذاری و معادل‌یابی مناسب و درست برای بسیاری از اصطلاحات علوم اجتماعی فاصله داشت. همچنان که در ترجمه‌ی متن‌های جدید بر نهاده‌های درست و دقیقی برای اصطلاحاتی از نوع روان، روح، ذهن، اندیشه و یا طبقه و شرایط و مناسبات اجتماعی یافت نمی‌شد. تا

جایی که اکثر واژه‌ها و اصطلاحات خارجی در معادل‌یابی برای برگرداندن به زبان فارسی به هم می‌آمیزند. کاستی و تنگنایی که درد و رنج مضاعفی را بر ارانی و گروه همکاران او تحمیل می‌کرد.



ولی با تمامی این احوال ارانی در پیکار با وهم، خرافه و عقب‌ماندگی فرهنگی، راه خود را خوب یافته بود. او از نخستین دانشمندان ایرانی به شمار می‌آید که مصرانه به جدایی دین از سیاست پای می‌فشرد. به همین اعتبار بدون آنکه بخواهد به دین‌ستیزی در کار سیاسی روی آورد، از نمونه‌های علمی روز برای طرد باورهای غیر عالمانه‌ی دینی یاری می‌جست. کاری آکادمیک که بدون استثنا خط و سویی علمی به همراه داشت. زیرا او در روشنای علم و دانش، به طرد و نفی وهم و واپس‌گرایی بسنده می‌کرد. به همین منظور با عنایت به آموزه‌های فلسفه‌ی علمی مارکس، همه‌ی هستی و جهان پیرامون را بازتاب روشنی از کارکرد ماده می‌دید. در این فرآیند به تعبیر امری‌ها پدیده‌ی روان یا به تعبیر ارانی روح نیز انعکاسی از تراوش ماده و یا مغز انسان شمرده می‌شد تا مردم به اعتبار آن هنجارهای موهوم فراطبیعی را برای همیشه به فراموشی بسپارند.

تا آنجا که نیما در نامه‌اش به ارانی به استناد "دیالکتیک مادی و دترمینیسم مادی"، ایستایی و سکون مطلق در جهان را نمی‌پذیرد تا غیر مستقیم بر این نکته تأکید ورزد که در مجموع اجزای جهان و پدیده‌های هستی همه چیز در حال تغییر و دگرگونی به سر می‌برند. حتا به نیکی یادآور می‌گردد که این تغییر و تحول در جامعه بر پایه‌ی کارکردهای مشخصی از "شرایط اجتماعی" انجام خواهد پذیرفت.

اما نیما نیز همانند ارانی چه بسا از معادل‌یابی در به کارگیری واژه‌های مناسب و کارساز امری‌ها جا می‌ماند و یا بنا به

اختناق برآمده از حکومت چماق و سرنیزه‌ی رضاشاهی، از استفاده‌ی مستقیم و روشن این واژه‌ها و اصطلاحات پرهیز می‌کرد. تا جایی که در این نامه دو بار ترکیب "طبقه‌ی قاطعه" را در نوشته‌اش به کار می‌گیرد که در رویکردی آرمانی بر حفظ منافع و بالندگی اقتدار بی‌چون و چرای آن پای می‌فشارد. شکی نیست که در علوم اجتماعی از طبقه‌ی قاطعه با عنوان طبقه‌ی کارگر یاد می‌شود که در آن زمان از سر اعتقاد و باوری آرمانی و مارکسیستی ذهن نیما را همچون ارانی به خود مشغول کرده بود.

در ضمن نیما زبان نوشتاری ارانی را در کتاب معرفه‌الروح، برای عامه‌ی مردم مناسب نمی‌دید و به ارانی یادآور می‌شد که کتاب او برای "یک معلم بیشتر طرف استفاده است تا برای سایر متفنین و یا مربوطین علوم". او در پایان نامه‌اش نیز خطاب به ارانی می‌گوید: "در تعریف کتاب شما همین یک سطر کافی است که در ایران امروز خواننده‌ای که [این کتاب را] بفهمد [وجود] ندارد". به عبارتی روشن‌تر نیما موضوع کتاب ارانی را به طور کامل موضوعی نو و امروزی می‌دید که مضمون و درون‌مایه‌ی آن ضمن امواجی که از دانش روز در اروپا برمی‌خاست، از فراسوی مرزها به حوزه‌های روشنفکران سیاسی ایران سر ریز می‌کرد.

در نامه‌ی نیما بدون ذکر نام و نشان، از شخص سومی نیز یاد می‌شود که او این شخص سوم را نیز به حریم و خلوت خویش با ارانی برمی‌گرداند. او در همین راستا برای ارانی می‌نویسد: "شخص سومی که از او اسم نمی‌برم و الآن غایب است خیلی نظرات داشت. در حواشی کتاب شما مخصوصاً علامت سؤال گذاشته است که من به آن‌ها نمی‌پردازم". چنین توضیحی حکایت از آن دارد که کتاب معرفه‌الروح ارانی را شخص سومی پس از انتقاد و حاشیه‌نویسی در اختیار نیما نهاده است. اما صاحب حاشیه‌های این کتاب بنا به نوشته‌ی نیما، دیگر از نظرها غایب شده بود و در ایران حضور نداشت. آیا این شخص سوم که اکنون از دید نیما و ارانی توأمان غایب می‌نمود، نمی‌توانست لادین برادر نیما باشد؟ کسی که به حتم جهت نقد کتاب ارانی از تجربه و دانش کافی سود می‌جست.

لادین برادر کوچک‌تر نیما از نخستین کمونیست‌های ایرانی به شمار می‌آید که در سال ۱۲۹۶ خورشیدی یعنی از همان اوان جوانی در گیلان به حزب عدالت پیوست. حزبی که پس از چند سال فعالیت سیاسی بنا به ضرورت‌های انقلاب گیلان، حزب کمونیست ایران نام گرفت. سپس رهبری حزب ضمن جداسری از نیروهای منفعل جنبش جنگل، به تشکیل کمیساری انقلابی جمهوری گیلان اقدام ورزید و جهت اجرای اهداف خود قدرت سیاسی را در محدوده‌ی رشت و انزلی در دست گرفت. اما بی‌تجربگی حزب فشار نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی را بر آن تشدید کرد. تا آنجا که حزب در گریز از دشمن مجبور شد به مناطق ساحلی انزلی عقب‌نشینی کند. ولی پس از این عقب‌نشینی تاکتیکی دوباره توانست گذشته‌ی اشتباه‌آمیز خود را اصلاح کند و بار دیگر مواضع از دست داده را به دست آورد. این بار هر چند مردم به برنامه‌های دموکراتیک حزب اشتیاق نشان می‌دادند، اما نیروهای واپس‌گرای حکومت مرکزی در همدستی با نیروهای انگلیسی شکست بی‌امانی را به توده‌های انقلابی گیلان تحمیل کردند. به ناچار پس از این شکست در آبان ماه ۱۳۰۰ خورشیدی بسیاری از رهبران حزب خاک ایران را به سمت اتحاد جماهیر شوروی ترک نمودند.

لادین از گروه همین افراد بود که به باکو مهاجرت کرد و در آنجا اقتصاد و علوم اجتماعی آموخت. او همانند بسیاری از رهبران و کادرهای حزب کمونیست ایران پس از شش سال ماندگاری در خاک شوروی در سال ۱۳۰۶ خورشیدی دوباره به ایران بازگشت. گفتنی است که لادین در این دوران در جناح چپ حزب کمونیست نقش می‌آفرید که خاستگاه "بورژوازی ملی" حکومت رضاشاه را از پایه و اساس باور نداشت. او همچنین تا سال ۱۳۱۰ خورشیدی بنا به مأموریت حزبی خویش در ایران به سر برد. در همین سال قانون منع فعالیت اشتراکی که به قانون سیاه شهرت یافت، از تصویب مجلس رضاشاهی گذشت. ناگفته نماند که چند ماه پیش از تصویب این قانون، جواد پیشه‌وری کنشگر انقلابی حزب کمونیست ایران دستگیر شده بود.

بر چنین بستری بود که لادین در اسفندماه سال ۱۳۱۰ خورشیدی با تنگناهای تشکیلاتی پیش آمده چاره‌ی کار را در آن دید که از کشور خارج شود. او به آستارا رفت، شبی را در منزل برادرش نیما به گپ و گفت با او نشست. نیمه‌های شب برای همیشه از برادرش جدا شد و به آن سوی مرز گریخت. اما میزبانان آن سوی مرز بر بستری از جهالت و تنگ نظری سیاسی، مهمان‌نوازی و راستکاری را از مدت‌ها قبل به فراموشی سپرده بودند. چنانکه در قتل میهمان ایرانی خود سماجت به خرج دادند. در نتیجه لادین نیز همانند بسیاری از کمونیست‌های آرمان‌خواه ایرانی در تصفیه‌های حماقت‌بار گروه‌های استالینی جان باخت.

با این همه تردیدی باقی نمی‌ماند که نامه‌ی نیما به ارانی درست زمانی نوشته می‌شد که گز مه‌های رضاشاهی به تشکیلات تهران و رشت حزب کمونیست ایران یورش می‌بردند. زمانی که پیشه‌وری در زندان به سر می‌برد و لادین هم

ناخواسته از ایران گریخته بود. نتیجه‌ی چنین یورش‌هایی، آن شد که حکومت خودکامه‌ی رضاشاه به منظور کمونیسم‌ستیزی "قانون منع فعالیت اشتراکی" را به تصویب مجلس برساند.

اما هنوز تا سال ۱۳۱۶ خورشیدی که ارانی به همراه یاران خود و بسیاری از اعضای حزب کمونیست ایران دستگیر شد، شش سالی زمان می‌برد. در طول این مدت ارانی مجله‌ی دنیا را راه انداخت و ظرف دو سال از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ خورشیدی دوازده شماره از آن را انتشار داد. تا آنکه وزارت معارف وقت تحت فشار نیروهای واپس‌گرای حکومت و حجره‌نشینان حوزه‌های مذهبی به تعطیلی دنیا اقدام نمود. ولی با این همه پیکار فرهنگی ارانی و یاران او علیه خرافه و عقب‌ماندگی سیاسی و فرهنگی همچنان ادامه داشت. در نهایت ارانی را نیز دستگیر و زندانی کردند و ضمن اقدامی تبهکارانه در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۱۸ خورشیدی جسد بی‌جان او را به خانواده‌اش تحویل دادند.

در حاشیه یادآور می‌گردد که جمهوری اسلامی نیز پس از گذشت نیم قرن، در همسویی با حکومت رضاشاه نام و یاد ارانی را تاب نیاورد. چون هر چند آن یکی دانشمندی آزاده و وارسته را به قتل رسانید، ولی این یکی گورش را با آسفالت و کف‌سازی از دیدرس مردم مخفی و پنهان کرد.

اقتدار سیاه رضاشاه با مرگ ارانی هم چندان دوام نیاورد. زیرا رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی بنا به خواست متفقین از سلطنت برکنار شد و دیوار زندانی که برای کمونیست‌ها ساخته بود، فرو ریخت. سپس آزادی نیز به کالبد سیاسی جامعه بازگشت. در بهمن ماه همان سال، که درست دو سال از مرگ ارانی می‌گذشت مردم یاد و خاطره‌اش را بر سر آرامگاه او گرامی داشتند. نیما نیز در همسویی و همراهی با توده‌های مردم شعر "نه، او نمرده است" را برای ارانی سرود: دو سال مثل آنکه دو روز از غمش گذشت / روز سفید از نو آمد به سیر و گشت / بر ساحت جبین نوجوانی / خطِ دگر نوشت / مانند اینکه تو دانی نمرده است / هر کس به یادش آید گوید: دو سالی رفت و لیک ارانی نمرده است / نه او نمرده است / بر پای خاسته است ...

نیما در همین شعر در رویکردی تمثیلی به مناسبت آغاز سومین سال مرگ ارانی "سه سایه‌ی شکسته‌ی گریان" را سر قیر او حاضر می‌کند، تا سه قطره اشک بر مزارش بریزند. ولی با این همه نیما در فضایی آرمانی ریختن این اشک‌ها را نیز بی‌هوده می‌دانست، زیرا باور داشت که "ارانی نمرده است".

شعر نیما شعری پرآوازه از شاعر روس ولادیمیر مایاکوفسکی (۱۹۳۰-۱۸۹۳م.) را در ذهن خواننده و مخاطب خود تداعی می‌کند که او آن را روزگاری برای لنین سروده بود. شعر مایاکوفسکی، "لنین همیشه خواهد زیست" نام داشت. شکی نیست که نیما شعر مایاکوفسکی را به دلیل اینکه از زبان ساده‌ای سود می‌برد، از بر بود و شاید نادانسته از آن برای سرودن شعر "نه، او نمرده است" الگو می‌گرفت.

اما بر زمینه‌ای از توارد ادبی سایه‌های روشنی از شعر مایاکوفسکی و نیما در اثر ماندنی و زیبایی سیاوش کسرایی به نام "نه، باور نمی‌کند دل من مرگ خویش را" نیز به چشم می‌آید. هر چند زنده‌یاد کسرایی در این سروده از شعر نیما و یا مایاکوفسکی الگو نمی‌گیرد، ولی پیداست که ناخودآگاه و ضمیر پنهان او همچنان نمی‌تواند از پذیرش چنین تأثیری سر باز زند. با این تفاوت که او در ابتکاری ویژه، از جایگاه شاعر و راوی، توأمان نقش قهرمان و شخصیت اصلی گزاره‌های شعر خود را نیز به عهده می‌گیرد.

+++++

برچیده تبرستان از عصرنو

<http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=39988>